

صحابه از منظر اهل بیت (ع)

آیت‌الله محمد هادی معرفت *

چکیده

صحابه یا صحابی عنوان فخری است که جز فرهیختگان مقام رسالت را نشاید. از این رو در توصیف و تعریف صحابه، چه از پیامبر اکرم و چه از ائمه اطهار، توصیه‌های اکید شده و حرمت آنان را واجب شمرده‌اند. عمده، تعریف اصطلاحی صحابی است که امثال ابن‌حجر عسقلانی آن را چنین تعریف کرده‌اند: هر که با حضرت کمترین ملاقاتی داشته باشد و ایمان بیاورد و مسلمان بماند، جزء صحابه شمرده می‌شود. این تعریف از دیدگاه مکتب اهل بیت قابل قبول و نیز معقول نیست، زیرا عنوان «صحابی» عنوان عرفی مورد اتفاق همگان است. حتی به اطرافینی که همواره حضور خدمت دارند مانند خدمه، راننده و فانوس‌کش، هر چند به شخص مورد نظر علاقه‌مند و فرمانبردار او باشند، صحابه نمی‌گویند، مگر آنکه همه همت خویش را مصروف کسب علم و معرفت از محضر شخصیت مورد نظر کرده باشند و هر یک جلوه‌گاهی از صفات حمیده و اخلاق کریمه او باشند. اصحاب پیامبر اسلام مانند خواریون حضرت مسیح، کسانی هستند که از برکات وجودی آن حضرت در حد بالایی بهره‌ها برده و کسب فیض کرده باشند.

واژه‌های کلیدی: صحابه، اهل بیت، احادیث.

عنوان «صحابه» عنوان فخری است که تنها شایسته کسانی است که پروانه‌وار گرداگرد شمع وجود حضرت ختمی مرتبت را گرفته بودند و بر اثر ملازمت و مصاحبت پیوسته، از برکات وجودی آن حضرت بهره‌ها می‌بردند و هر یک همچون مظهري تابناک جلوه‌گر صفات و اخلاق کریمه آن وجود مبارک بودند.

پیامبر اکرم (ص) از روز نخست، نخبگانی از پیروان راستین خود را در پوشش عنایت خاص خود قرار داد و در فرصتهای مناسب و احياناً روزانه در تعلیم و تربیت آنان کوشا بود، تا هر یک حامل رسالت جهانی اسلام بر جهانیان گردند و به مصداق آیه کریمه «و کذلک جعلناکم أمة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً» (بقره: ۱۴۳) وساطتی باشند تا پیام ناب اسلام را از منبع اصیل آن دریافت کنند و همواره به جویندگان و پویندگان راه حق و حقیقت ارائه دهند.

صحابه، یارانی بودند که همواره پشتوانه مستحکمی برای تثبیت و پیشرفت اسلام به شمار می آمدند. آنان جان بر کف بودند و از هر گونه بذل جهد و توان در راه تقویت و استحکام پایه اسلام دریغ نمی ورزیدند. همواره منتظر خدمت و دریافت دستور خاص سرورشان بودند تا از جان و دل در انجام آن بکوشند، هر چند دشوار و سنگین باشد، زیرا جان فشانی در راه دوست از هر سهلی سهل تر است و از هر شیرینی شیرین تر. آنان هرگز احساس دشواری یا سنگینی بار نمی کردند، و بی پروا در انجام خدمات کوشا بودند. و مصداق «الذین اتبعوه فی ساعة العسرة»^۱ را تحقق عینی بخشیدند.

خداوند درباره این فرهیختگان شایسته می فرماید: «والسابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار، و الذین اتبعوهم بإحسان، رضی الله عنهم و رضوانه...» سپس در پایان آیه نشانه افتخار: «ذلک الفوز العظیم»^۲ را نصیب آنان می گرداند.

خداوند در آیه دیگری می فرماید:

محمد رسول الله، و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم، تراهم
 رکعاً سجداً، یتتفون فضلاً من الله و رضواناً، سیماهم فی وجوههم من أثر
 السجود، ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الإنجیل کزرع أخرج شطاءً فأزره
 فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع، لیفیظ بهم الکفار. وعد الله
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و أجراً عظیماً^۳

راوندی از امام موسی بن جعفر (ع) روایت می کند، که به نقل از پدرانش پیامبر اکرم (ص) فرمود:
 أنا أمة لأصحابی، فإذا قبضت دنا من أصحابی ما یعودون. و أصحابی
 أمة لأمتی، فإذا قبض أصحابی دنا من أمتی ما یعودون. و لا یزال هذا الدین
 ظاهراً علی الأديان کلها مادام فیکم من قد رأى و من رأى من رأی.^۴

در این حدیث شریف، پیامبر اکرم، خود را مأمّن و ملجأ در کشف معضلات و حل مشکلات برای صحابه معرفی می کند. و می فرماید پس از وی، صحابه دارای سمت مرجعیت عموم هستند. سپس نوید می دهد که دین و آیین اسلام همواره شکوفایی و برتری دارد، مادام که در میان امت کسانی باشند که همچون صحابه، از نور علم و هدایت بهره مند باشند و در میان جمع امت به نورافشانی همت گمارند.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان (ع) آمده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

طهری

طوبی لمن رآنی، أو رآی من رآنی، أوراى من رأى من رأى؛^۵
خوشا به حال کسانی که شرف حضور مرا یافته، یا نزد حضور یافتگان
حضور یافته، یا از حضور یافتگان حضور یافته بهره گرفته‌اند.

این حالت پیوسته و برای همیشه، در سلسله فرهیختگان امت ادامه دارد. لذا همواره امت، از
این فرهیختگان که وارثان علم نبوت و دارندگان ودایع مقام رسالت‌اند بهره وافی می‌برند، و هیچ
گاه زمین، از حجت حق خالی نخواهد بود. ائمه اطهار(ع) و تربیت یافتگان مکتب اهل بیت(ع)
ادامه دهنده حلقات این سلسله مبارکه هستند.

ابن حجر هیثمی در ملحق کتاب الصواعق (باب أن اهل البیت أمان لأهل الأرض) حدیثی از
پیامبر اکرم(ص) می‌آورد: «فی کل خلف من أمتی عدول من أهل بیتی، ینفون عن هذا الدین تحریف
الغالیین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین.»^۶ بر طبق این حدیث، در هر دوره از زمان که بر امت
می‌گذرد، شخصیت‌های با کفایتی از سلاله طیبه وجود دارند که جلوی هر گونه انحرافات را می‌گیرند. در
روایتی دیگر از امام احمد بن حنبل و غیره می‌آورد که پیامبر اکرم فرمود: «النجوم أمان لأهل السماء و
اهل بیتی أمان لأهل الأرض...» و در حدیثی دیگر نیز آمده است: «أمان لأمتی من الاختلاف.»^۷

مولا امیر مؤمنان(ع) در مدح انصار فرموده است:

هم - و الله - ربوا الإسلام یربى القلوب مع غنائهم، بأیدیهم السباط و
أستتهم السلاط؛^۸ آنان را پروراندند، چنان که کره اسب از شیر گرفته را
پروراندند. با توانگری و دست‌های بخشنده و زبان‌های برنده.^۹

از این قبیل توصیفات درباره اصحاب پیامبر اکرم در کلمات بزرگان اهل عصمت فراوان به
چشم می‌خورد که از صحابه ستایش کرده و آنان را مورد دعای خیر قرار داده‌اند. چنان که در
کلمات امام سجاد و امام صادق و امام رضا(ع) آمده و شمه‌ای از آن را به نظر دستداران می‌رسانیم.
اکنون این پرسش مطرح است که این گونه تعاریف و ستایشها شامل تمامی اصحاب می‌گردد—
چنان که ظاهر اطلاق لفظ است - یا مربوط به عده مخصوصی است که به راستی حق صحبت پیامبر
را ادا کرده و آنچه را لازمه صحابی بودن است در خود فراهم کرده‌اند. لذا باید تعریف جامع و مانعی از
صحابه ارائه داد تا موضع گرانقدر این زمره از حاملان پیام رسالت از دیگران جدا شود و بی جهت
کسانی را که شایستگی این لقب فخیم را ندارند، به معنای واقعی کلمه، صحابی ندانیم.

صحابه از نظر لغت به دو معنا آمده است:

۱. مصدر «صَحِبَهُ صُحْبَةً وَ صَحَابَةً وَ صِحَابَةً» به معنای: «صحابه مصاحبه‌ای لازم و
عاشره»؛ ملازم و معاشر کسی بودن.
۲. جمع صاحب که به پنج گونه آمده است: صَحْب، صُحْب، صُحْبَان، اصحاب، صحابه،
به فتح و کسر صاد... جمع اصحاب: اصحابیب.

صحابه در اصطلاح به اصحاب و یاران پیامبر (ص) گفته می‌شود و مفرد آن صحابی؛ با یاء نسبت، به معنای منسوب به زمره اصحاب یا منسوب به صحبت و صحابت مصدری، به معنای فردی که شرف افتخار صحبت و مصاحبت پیامبر را یافته است. این تفسیر دوم شاید اوفق باشد و به هدف و مقصود این نسبت نزدیک‌تر.

لذا صحابه یا صحابی - با لحاظ یاء نسبت، که یک نوع وابستگی مستحکم را می‌رساند - به معنای مطلق مصاحب و ملازم رکاب نیست، بلکه شرایطی دارد که باید در او فراهم باشد. مقصود از رابطه مستحکم، رابطه وثیق فرهنگی و علمی است که این دسته از فرهیختگان را مظاهر تجلی خلق و خوی پیامبر گرامی نشان دهد.

در قرآن کریم، در نعت و توصیف صحابه، تعابیری به کار رفته است که موضع صحابی را در عین ضخامت و عظمت، سنگین و با شرایط دشوار، معرفی می‌کند:

«الَّذِينَ اتَّبَعُوا فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ»^{۱۰}

«اَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ. تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا. سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^{۱۱}

«وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَاتَلُوا»^{۱۲}

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۱۳}

«وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا عَاهَدُوا، وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ. أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۱۴}

این قبیل آیات، موضع صحابی بودن را سنگین ولی پربار معرفی می‌کند. مولا امیر مؤمنان (ع) درباره صحابه می‌فرماید:

«أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ... وَهُمْ الَّذِينَ لَمْ يَحْدِثُوا بَعْدَهُ حَدَثًا وَ لَمْ يُوَوِّا مَحْدَثًا؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَوْصَى بِهِمْ»^{۱۵} حضرت درباره صحابه سفارش می‌کنند، زیرا پیامبر سفارش آنان را نموده است، و در معرفی آنان می‌گوید: مشروط بر آنکه پس از رحلت پیامبر، بدعت گذار نبوده باشند، و نیز بدعت‌گذاری را در آستین خود پرورش نداده باشند.

و نیز امام سجاد (ع) آنجا که درباره صحابه دعا می‌کند، یاد آور می‌شود:

الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ. وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ وَ كَافُوهُ...^{۱۶}

آنان که لازمه صحابی بودن را به خوبی رعایت کردند و در نصرت و یاری او با دشواریها پنجه نرم کردند و به خوبی از عهده نصرت برآمدند و همواره کمک یار او بودند...

اینک به تعریف صحابه از منظر قرآن کریم و دیدگاه ائمه اطهار می‌پردازیم.

طهر

صحابه - جمع صحابی - فرهیختگانی از شیفتگان فخر رسالت بودند که پروانه‌وار گرد شمع وجود آن حضرت می‌گشتند و شبانه روز از فیض برکات آن جناب بهره‌وافر می‌بردند و در یاری و نصرت وی همواره کوشا بودند و تمام هستی خود را در طبق اخلاص، نثار مقدمش می‌نمودند و در پرورش شجره طیبه اسلام و نشر و پخش تعالیم عالیه قرآن، لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزیدند. آنان همیشه بیدار و همیشه هوشیار بودند تا آسیبی به بدنه این درخت برومند وارد نیاید، و نفس و نفیس خود را بی دریغ در این راه، بذل و جانفشانی می‌کردند. هیچ‌گاه تملل نمی‌ورزیدند و در سختیها و دشواریها عقب‌گرد نمی‌کردند و در تداوم و هر چه بارورتر شدن اسلام می‌کوشیدند و چون سپری آهنین جلوی بدعتها و نارواییها می‌ایستادند؛ گرچه به قیمت از دست دادن جان و هستی خویش باشد.

طبق این تعریف، صحابه کسانی بودند - که بر اثر تربیت مستمر پیامبر اسلام - مظهریت خلق و خوی آن حضرت را یافتند و جلوه‌گاه علم و حکمت و حامل رسالت جهانی اسلام گردیدند. لذا صحابه پیامبر اسلام (ص) همانند حواریون حضرت مسیح (ع) گروه خاصی بودند، که جنبه اختصاصی به آن حضرت داشتند.

از این رو، همه اطرافیان و پیروان آن حضرت - چه در مکه و چه در مدینه - و حتی کسانی که برای خدمات معمولی در کنار حضرت بودند، صحابه شمرده نمی‌شوند؛ مگر آنکه جنبه اختصاصی آنان در جهت کسب معنویت باشد، و در این راه با تمام توان کوشیده باشند و بر همین حالت فرهیختگی تداوم یافته باشند. این تعریفی است که بزرگان شیعه، طبق تعالیم اهل بیت و صریح کتاب عزیز از صحابه و صحابی دارند. هر آنچه مدح و فضیلت برای صحابه در لسان پیامبر اکرم و دیگر معصومان رسیده، تنها شامل همین گروه خاص می‌گردد و لا غیر. ولی ابن حجر عسقلانی، از صحابه تعریف دیگری دارد که شامل تمام اطرافیان، بلکه همه مسلمانان عصر رسالت می‌شود که صرفاً با حضرت ملاقاتی - هر چند کوتاه - داشته‌اند. او همچنین می‌گوید:

الصحابی من لقی النبی (ص) مؤمناً به و مات علی الإسلام؛ صحابی کسی است که با پیامبر اندک ملاقاتی داشته باشد و به وی ایمان آورده و مسلمان بمیرد.

سپس در توضیح این تعریف می‌گوید: تفاوتی نمی‌کند که ملاقات وی با پیامبر اندک باشد یا طولانی، از وی حدیثی نقل کرده باشد یا نه، در جنگ در رکاب حضرت شرکت باشد یا نه... این حجر این تعریف را بهترین تعریف توصیف می‌کند.^{۱۷}

معلوم نیست ابن حجر این تعریف را بر چه مبنایی مطرح کرده، زیرا بنا بر این تعریف، عنوان صحابی با واژه مشاهد (مطلق مشاهده و دیدار) یکسان خواهد بود، و این منطقی به نظر نمی‌رسد که هر که دیگری را دیدار کرد، یا اندکی با او گفت و گو کرد، و تا حدی شیفته وی گردید، او را صحابه وی به حساب بیاوریم.

اساساً، صحابه و اصحاب و صحابی، اصطلاحی عرفی است که در متداول عام به کار می‌رود، مثلاً: اصحاب امامین الباقر و الصادق (ع) یا اصحاب ابو حنیفه یا احمد بن حنبل، صرفاً به کسانی نمی‌گویند که آنان را مشاهده کرده و یا اندکی با آنان ملاقاتی داشته‌اند و یا به عنوان مقلد ملتزم دستورهای فقهی آنان شده‌اند؛ مگر آنکه مدت‌ها ملتزم حضور گردند و از علم و فقاقت و درایت آنان بهره‌ها برده باشند و از کمالات معنوی و اخلاقی آنان آندوخته‌هایی در خود فراهم کرده باشند.

آیا فانوس کش یا دربان یا خدمه - که همواره حضور خدمت دارند - از اصحاب شمرده می‌شوند؟ در حالی که هیچ بهره‌ای از علم و کمالات آنان در وجودشان راه نیافته است و آنان نیز در صدد یافتن آن نبوده‌اند!

آیا شتربان یا انبار دار آن حضرت که هیچ گاه در صدد کسب معارف نبوی نبوده و یا شایستگی آن را نداشته است، می‌توان جزء صحابه جلیل شمرده؟ معاصران حضرت چند دسته‌اند:

۱. افراد عادی کوچه و بازار که ایمان آورده بودند و در نماز و جماعات حضور می‌یافتند.
 ۲. افراد آماده به خدمت به عنوان سرباز یا دیگر مأموران نظام اداری.
 ۳. افراد خدمتگزار، در تأمین ما یحتاج زندگی شخصی حضرت و خانواده‌اش.
 ۴. افراد ملازم حضور در مجلس و محفل برای کسب فیض و کمالات معنوی و اخلاقی و بالا بردن سطح معلومات از طریق پرسش یا استماع کلمات دُرر بار آن حضرت.
- حضرت عده‌ای را موظف کرده بود تا روزانه حضور یابند، و ده آیه، ده آیه مطرح می‌فرمود و تلاوت و تفسیر و نحوه استنباط فروع احکام از اصول و مبانی کتاب و سنت را به آنان می‌آموخت؛ یعنی همواره در تربیت این عده می‌کوشید تا افرادی شایسته و لایق، حافظ و قاری قرآن، مفسر و شارح آیات و فقهایی کامل، از میان آنان به وجود آورد، تا در آینده راهبران لایقی برای امت باشند، و هر یک به اندازه لیاقت و شایستگی خود بهره می‌برد.^{۱۸}
- سرامد همه اینان مولا امیر مؤمنان (ع) بود، زیرا پس از پیامبر، اعلم الناس بود و همگان به علم او نیازمند می‌شدند و او از همه مستغنی بود.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

«أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها»؛^{۱۹} باران رحمت که فیض الهی است ریزش می‌کند و در پهنای دشت، هر جویباری به اندازه ظرفیت خود از آن بهره می‌گیرد. «ترفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم»؛^{۲۰} شایستگان درجات متفاوتی دارند، و هر دانشوری، دانشور برتری بر او هست.

«یؤتی الحکمة من یشاء، و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً»؛^{۲۱} حکمت، یعنی بینش و بصیرت دینی، تنها به شایستگان داده می‌شود، هر که مشمول این عنایت کبری گردید، از خیر و برکات عظیمی برخوردار است.

مسروق بن اجدع همدانی، از تابعان پارسا و از صحابه خاص مولا امیر مؤمنان، می‌گوید: من با فرهیختگانی از صحابه پیامبر اکرم(ص) نشسته و فیض بردهام، ولی آنان را همچون آشخورهایی یافتم که برخی یک نفر را سیراب، و برخی دو نفر، و برخی ده نفر، و برخی صد نفر را سیراب می‌کردند، و برخی آن اندازه سرشار بود که اگر تمامی مردم جهان از آن می‌نوشیدند، جملگی را سیراب می‌نمود. مقصود وی از این آشخور سرشار، مولا امیر مؤمنان است: «هم درجات عند الله»؛^{۲۲} در این باره در کتاب تفسیر و مفسران به تفصیل سخن گفته‌ایم.^{۲۳}

از منظر پیروان اهل بیت(ع) تنها این گروه (کوشا در کسب فضایل و مکارم اخلاق نبوی) شایسته لقب فخیم «صحابه» اند و دیگران که این لقب را یدک می‌کشند، تنها اسم صوری دارند و هیچ گونه شایستگی این لقب را ندارند. پیروان مکتب تشیع بالا جماع، اینان را صحابه نمی‌دانند، گرچه مرافق یا ملازم یا مصاحب و همواره در رکاب بوده باشند، چون شرایط سنگین صحابی بودن را در خود فراهم نکرده بودند. ولی تعریفی که ابن حجر بدون مبنا از صحابی کرده، شامل تمامی این افراد می‌گردد. حتی رهگذری که احیاناً پیامبر(ص) را مشاهده کرده، سخنانی از وی شنیده و به وی ایمان آورده باشد، و سپس راه خود را گرفته و دیگر خدمت آن حضرت نرسیده باشد، نیز مشمول تعریف ابن حجر می‌گردد.

این تعریف همچنین شامل کسانی می‌شود که در محضر پیامبر بوده‌اند، ولی رفتار و کردار آنان بر خلاف سنت و شریعت بوده است و شاید هم در دل بذر نفاق و حقد بر اسلام را می‌پروراندند؛ زیرا پس از رحلت پیامبر، خلاف کاری آنان بر ملا گردید و این امر بر صفحه تاریخ ثبت و ضبط شده است. آری، چگونه می‌توان این گونه افراد را صحابی شمرد؟!

مثلاً سمره بن جندب در زمان حیات پیامبر(ص) و پس از آن، پیوسته حرکاتی مضاد از خود نشان می‌داد و اساساً فردی معاند و لجوج شمرده می‌شد تا جایی که پیامبر او را مورد

عتاب شدید قرار داد و عنوان: «إنك رجل مضار» را نصیب او نمود. ۲۴ سمره تا پایان عمر چنین بود، و به روش طاغوتیان از هر گونه تجاوز و ستمگری روی گردان نبود.

زیاد بن ابیه که از جانب معاویه والی بصره بود، گاه برای رسیدگی به امور کوفه نیز به آنجا می‌رفت و با دستور معاویه، سمره را جایگزین خود می‌کرد. سمره در این مدت کوتاه از ریختن خون - به بهانه‌های واهی - به حد افراط روی گردان نبود و بیش از هشت هزار نفر را سر برید. زیاد در موقع برگشت، او را مورد سرزنش قرار داد و گفت: آیا نمی‌هراسی تا مبادا میان کشته شدگان بی گناهی باشی؟! سمره گفت: اگر دو برابر این مقدار را می‌کشتم نیز هراسی نداشتی. ۲۵

ابو سوار عدوی گوید در یک صبحگاهی، تنها از قبیله ما چهل و هشت نفر را سر برید که همگی حافظ قرآن بودند. ۲۶ سلمان عجلی گوید: حاضر بودم که افراد کثیری را به حضور سمره آورند که همگی به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیا شهادت می‌دادند و از هر گونه اندیشه و مکتب انحرافی تبری می‌جستند، ولی سمره بدون توجه به شهادت آنان، دستور داد تا همگی را سر ببرند. عجلی گوید: تا بیست و اندی را شاهد بودم که سر بریدند... دیگر تاب نیاوردم و بیرون رفتم. ۲۷

سمره آن اندازه در خونریزی و ستمگری بیداد می‌کرد که معاویه‌ای از کارهای او به وحشت افتاد و او را از ولایت موقت بصره به کلی معزول نمود. سمره گوید: خدا معاویه را لعنت کند: چنانچه به اندازه فرمانبرداری از وی از خدا فرمانبرداری کرده بودم، شاید خداوند مرا می‌آمرزد. ۲۸

آری، فرمانبرداری وی از معاویه، قابل بخشش پروردگار نبود و او خود به خوبی می‌دانست که جرائم و جنایات او قابل بخشش نیست!!

ابن ابی الحدید، داستان پیشنهاد معاویه به سمره را نقل می‌کند که از او خواست تا آیه «و من الناس من یجبک قوله فی الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذّ الخصام. و اذا تولى سعی فی الأرض لیفسد فیها یهلك الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد» ۲۹ را درباره مولای متقیان معرفی کند و آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف العباد» ۳۰ را درباره ابن ملجم، و البته در مقابل چهارصد هزار درهم دریافت کند. سمره چنین جنایت بزرگی را پذیرفت و لعنت ابدی را نصیب خود گردانید. ۳۱

سمره در مدت کوتاهی که ولایت بصره را بر عهده داشت، حرکاتی طاغوت منش از خود بروز می‌داد، مثلاً هنگام حرکت با سواران خود، چنان می‌تاخت که افراد و حیوانات و هر چه را در جلویش بود، زیر پا و زیر سم ستوران لگد مال می‌کرد و از این کار باکی نداشت. او از سفری بازگشته بود و بر محله‌ای که بنی اسد در آنجا سکونت داشتند به تاخت عبور کرد. مردی از یکی از کوچه‌ها بیرون آمد که یکی از پیش قراولان سمره با نیزه‌ای که در دست داشت ضربه‌ای به او زد و او را نقش زمین ساخت. در همین حال که مرد در خون خود می‌غلتید سمره سر رسید و پرسید: چه شده؟ به او گفتند که بر سر راه ما قرار داشت و او را

با نیزه کنار زدیم. آنگاه سمره گفت: تا هشداری باشد که موقع حرکت کوکبه امیر، کسانی سر راه نباشند تا هدف نیزه‌های ما قرار نگیرند! و بی تفاوت گذشت.^{۳۲}

و عاقبت کار به آنجا انجامید که در واقعه دلخراش کربلا، ریاست پلیس ابن زیاد را بر عهده داشت و مردم را برای قتال با فرزند پیامبر تشویق و تحریک می‌کرد.^{۳۳} ابن قتیبه نوشته است: او به سال شصت و اندی هلاکت یافت.^{۳۴}

اساساً عداوت و حقد او به پیامبر اسلام، از همان دوران عهد رسالت آشکار بود. از امام باقر(ع) روایت است که فرمود: گاه که حضرت رسول(ص) در منزلگاهی فرود می‌آمد، افسار شتر خود را بر گرده‌اش می‌افکند و آن را رها می‌نمود. شتر در خرگاهی آزادانه می‌چرید و گاه در مقابل خیمه یکی از صحابه می‌رسید. چون می‌دانستند شتر پیامبر است به او چیزی می‌دادند.

یک روز در همین حال، شتر به خیمه سمره رسید طبق معمول سرکشید، ولی سمره از روی حقد و کینه فراوان با چوب دستی‌ای که در دست داشت، چنان بر سر حیوان کوفت که سر حیوان شکافت و خون جاری گشت.^{۳۵}

آری، حالت نفاق و حقد درونی او به اسلام، همواره برابر همگان روشن بود و صفحات تاریخ از مساوی گفتمانی و رفتاری او چیزها نوشته که مایه شگفتی است. دشمنی او با مولا امیر مؤمنان(ع) نیز بسیار آشکار است. همین امر برای اثبات نفاق و حقد او بر اسلام، و در نهایت دوزخی بودن او کافی است.

محمد بن منصور گوید: نزد احمد حنبل بودیم که شخصی از وی درباره حدیث مروی از مولا امیر مؤمنان(ع) پرسید که فرموده: «انا قسیم النار.» احمد بن حنبل به او گفت: چه چیز این حدیث تو را در شگفتی وا داشته؟ آیا مگر روایت نکرده‌ایم که پیامبر اکرم(ص) به علی فرمود: «لا یحبک إلا مؤمن، و لا یبغضک إلا منافق»؟ تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن ندارد. محمد بن منصور و جماعت حاضر همگی گفتند: آری، حدیثی است صحیح و فرموده پیامبر اکرم است.

آن گاه احمد بن حنبل به آنان گفت، از شما می‌پرسم: جایگاه مؤمن کجاست؟ همگی گفتیم: بهشت. احمد گفت: جایگاه منافق کجاست؟ همگی گفتیم: دوزخ! سپس احمد گفت: بر این اساس، علی قسیم النار است! یعنی مولا امیر مؤمنان، معیار سنجش است تا بهشتیان از دوزخیان شناخته شوند. از پیامبر اکرم(ص) حدیث مشهوری روایت شده که به ابو هریره و ابو محذوره و سمره بن جندب فرمود: «آخرکم موتاً فی النار.»^{۳۶}

آخرین آنها تنها ابو محذوره و سمره بودند که هر یک انتظار مرگ دیگری را پیش از خود می‌کشید. در نهایت ابو محذوره پیش از سمره جان سپرد و این نشان نصیب سمره گردید.^{۳۷} سمره با بدترین وضعی جان سپرد. او به مرض زمهریره مبتلا گردید. دستور داده بود تا دیگی از آب جوشان تهیه کنند و از شدت سرمازدگی، بر تخته پاره‌ای که روی دیگ جوشان بود می‌نشست که ناگاه تخته شکست و او در میان آب جوشان جان سپرد.^{۳۹} طبری گوید: «فماتت سمره ميته.»^{۴۰} آری، داغی آتش را در دنیا پیش از ورود به آتش جاوید آخرت چشید، و علیه ما يستحق!

از مولا امیر مؤمنان(ع) پرسیدند: شقی‌ترین خلق چه کسی است، فرمود: «من باع دینه بدنیا غیره»^{۴۱} کسی که در دین و آیین و مقدسات خود را، به خواسته‌های دنیوی دیگران بفروشد. البته این از باب «بیع مالا یملک» است! برای آگاهی بیشتر از زندگی سر تا پا ننگین سمره، به نوشته محقق علامه تستری رجوع شود.^{۴۲}

اینک چگونه است که ابن حجر، چنین فرد آلوده‌ای را جزء صحابه درجه یک^{۴۳} به شمار می‌آورد؟! در صورتی که امثال سمره از چهره‌های چرکین شناخته شده منافقان بودند که خداوند در قرآن درباره آنان می‌فرماید: «و ممن حولکم من الأعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق، لا تعلمهم نحن نعلمهم، سنعذبهم مرتین، ثم یردون الی عذاب عظیم.»^{۴۴} مقصود از «مردوا علی النفاق»، تجاوز بیش از اندازه و به نهایت رساندن صفت زشت نفاق است. سمره بن جندب، مصداق اتم این آیه مبارکه است.

سمره از قبیله بنی خزازه، از اعراب بادیه نشین، بود که در کودکی پدرش فوت نمود و مادرش او را به شهر مدینه آورد و با مردی به نام مری بن شیبان ازدواج نمود. سمره در دامان پدرخوانده‌اش تربیت یافت و از (خُلَفَاء) همبستگان انصار به شمار می‌رفت.^{۴۵} لذا او هم از «ممن حولک من الأعراب» و هم از «و من اهل المدینه مردوا علی النفاق» محسوب می‌شود.

فرد دیگری که از اصحاب شمرده شده و در ردیف درجه یک صحابه قرار گرفته^{۴۶} و مانند سمره بن جندب از افرادی است که «باع دینه بدنیا غیره»، یعنی دین و شرف خود را در اختیار طاغوت زمان، یعنی معاویه قرار داد، بسر بن أرطاة است. او به دستور معاویه با گروهی به مدینه حمله برد و خانه‌هایی را خراب کرد و بزرگانی را شهید نمود. وی سپس حمله به یمن برد و دو فرزند عبیدالله بن عباس(قتم و عبدالرحمان) را در دامان مادرشان سر برید. بسر از هرگونه جنایت و هتک حرمت روی گردان نبود و هر آنچه معاویه دستور می‌داد، بی درنگ انجام می‌داد.

طبری

مولا امیر مؤمنان (ع) درباره او فرمود: «اللهم إن بسراً باع دينه بالدنيا، و انتهك حریمک، و کانت طاعة مخلوق فاجر أثر عنده من طاعتک...» سپس او را نفرین کرد: «اللهم فلا تمته حتی تسلبه عقله.» بسر پس از اندکی دچار وسواس و آشفتگی عقلی گردید و هر دم می گفت: شمشیر مرا بیاورید تا افراد را بکشم. بستگان او شمشیری از چوب به دست او می دادند و مشکی پر از آب در جلوی او می گذاردند، و او آن قدر می زد تا از حال می رفت. اگر مشک نیز پاره می شد مشکی دیگر می طلبید. ۴۷ کار او به جایی رسید که مدفوع خود را می خورد و هر دم می گفت: چه خوراک خوبی است که دو فرزند عبیدالله به من می خوراندند! ۴۸ گاه دستهای او را از پشت می بستند، آن گاه با دهان به مدفوع خود حمله ور می شد و آن را می خورد. او در همین حال راه دوزخ را در پیش گرفت و به لعنت ابدی پیوست. ۴۹

عجیب تر آنکه ابن حجر، حکم بن ابی العاص (طرید رسول الله؛ تبعید شده پیامبر) را جزء صحابه درجه یک شمرده است. حکم کسی بود که پیامبر او را مورد نفرین و لعنت قرار داد و به طائف تبعید کرد و تا پیامبر حیات داشت، جرأت آمدن به مدینه را نداشت. سرانجام وقتی برادرزاده اش عثمان بر اریکه خلافت تکیه زد، او را باز گردانید و تا اندی به پایان خلافت عثمان در کمال احترام نزد اهل نفاق می زیست.

عایشه، خطاب به مروان - می گوید: «أما أنت یا مروان فأشهد أن رسول الله (ص) - لعن أباک و أنت فی صلبه.» از عبیدالله بن عمرو بن العاص روایت است که می گوید: «نزد پیامبر بودم که فرمود: اکنون مرد لعینی وارد می شود... و آن مرد کسی جز حکم بن ابی العاص نبود که همان لحظه وارد شد.»

درباره سبب لعن و نفرین پیامبر در مورد حکم نوشته اند: او علاوه بر جاسوسی و افشای اسرار سیاسی، همواره پیامبر را با حرکات ناپهنجار تمسخر می کرد و گاه حرکات پیامبر را در هنگام راه رفتن - که به سبب کبر سن با سختی همراه بود تقلید می نمود و لنگان لنگان به دنبال پیامبر راه می رفت و در انتظار موجب تمسخر آن حضرت می گردید. نوشته اند گاه که پیامبر در خانه یکی از زوجات خود خلوت داشت، از دیوار خانه بالا می رفت و سر می کشید و شکلک در می آورد. پیامبر فرمان تبعید او را صادر نمود و فرمود: «امیدوارم همواره ناپهنجار و لنگان باشی.»

حکم تا آخر عمر پلیدش قبیح المنظر و در راه رفتن همواره لرزان و مورد تمسخر دیگران بود.

در این باره عبدالرحمان بن حسان بن ثابت، در هجو عبد الرحمن بن الحکم بن ابی العاص می گوید:

أن اللعین أبوک فـارم عظامه إن ترم تـرم مخلجاً مجنوناً

یمسی خمیص البطن من عمل التقی و یظل من عمل الخبیث بطیناً ۵۰

اینک آیا شرم آور نیست که این شخص پلید را جزء اصحاب پیامبر به شمار آوریم؟! از این قبیل افراد ناشایست بسیاریند که لقب صحابی بودن را یدک می‌کشند و شمه‌ای از خلق و خوی پیامبر یا پایبندی به اصول شریعت در آنان دیده نمی‌شود؛ کسانی همانند عمروبن‌العاص که ننگ آفرین‌ترین رجال آن عصر بود، و ابو موسی اشعری که خیانت بزرگ را در مورد بزرگ‌ترین مرد جهان اسلام مرتکب گردید و در اواخر عمر تنگینش آن اندازه پیر و خرفت گردیده بود که جملاتی را به عنوان آیه‌های افتاده از قرآن مطرح می‌کرد، و مروان بن الحکم که نشانه «الوزغ ابن الوزغ» را آذین سینه پر کینه خود نموده بود، و ولید بن عقبه و ابو الاعور سلمی و ضحاک بن قیس و مغیره بن شعبه که در حمله به خانه دخت پیامبر اکرم و ضرب و ستم آن حضرت سهمی خطیر ایفا کرد، و همه کسانی که همواره مورد لعن و نفرین بزرگ مرد اسلام، مولای متقیان، قرار داشتند. ^{۵۱} آیا شایسته است که چنین افراد ناشایست را به لقب فخیم صحابی مفتخر کنند؟

آری، در میان صحابه افرادی بودند که این لقب را به شایستگی به خود اختصاص داده بودند. هر آنچه مدح و ثنا یا تعریف و توصیف از لسان پیامبر اکرم و ائمه دربارہ صحابه آمده، مقصود همین گروه نخبه‌اند و به قول معروف: «ضمیر، مرجع خود را مشخص می‌کند.» اساساً تناسب حکم و موضوع یکی از اصول بلاغت کلام است و شنونده باید عاقل باشد!

متقی هندی از طریق زاذان روایت می‌کند: موقعی که جمع کثیری پیروان مولا امیر مؤمنان گرد آمده بودند و در وی حالت خوشی یافتند، صمیمیت را غنیمت شمردند و از وی درخواست کردند راجع به صحابه خویش سخنی بگوید. حضرت فرمود از کدام گروه صحابه؟ گفتند: آنان که از صحابه پیامبر نیز شمرده می‌شوند. فرمود: همه صحابه پیامبر صحابه من‌اند. کدامین را خواستارید؟ گفتند: آنان که بیشتر مورد ستایش شمایند و بر آنان درود می‌فرستید، نه دیگران.

فرمود: کدامشان؟ گفتند: عبد الله بن مسعود؟ فرمود: سنت را دریافت و قرآن را به جان خرید. گفتند: حذیفه بن الیمان؟ فرمود: دانست و پرسید، و پی جوی کشف معضلات و حل مشکلات بود تا آنکه آن را دریافت. از او جويا شوید تا شما را به خوبی رهنمون باشد. گفتند: ابوذر غفاری؟ فرمود: علم فراوانی را فرا گرفت و سخت بر آنچه اندوخته بود پاسداری می‌کرد. او در دین خود و دستیابی به علوم و معارف در تلاش بود، همواره پرسشگر بود و دستاوردهای فراوان فراهم کرده بود. گاه به او ارزانی می‌شد و گاه مورد امتناع قرار می‌گرفت. سینه وی انباشته از علم و آگاهی بود، و ظرفیت علمی او لبریز شده بود. گفتند: سلمان فارسی؟ فرمود: مردی است از ما و

طهر

به سوی ما اهل بیت پناه گرفته. چه کسی را همانند لقمان حکیم می‌توانید بیابید؟ (یعنی: جز سلمان!) او علم اولین و آخرین را دریافته بود، کتابهای پیشین و پسین را خوانده بود و همچون دریایی متلاطم بود که هیچ گاه فرو نمی‌کشید.

گفتند: عمار بن یاسر؟ فرمود: او یگانه مردی است که خداوند ایمان را با گوشت و خون و استخوان و مو و پوست او مخلوط کرده و هیچ گاه لحظه‌ای از حق جدا نبوده و نخواهد بود. حق به سوی او باشد، او با آن همسوست، و هرگز آتش را نشاید که از بشره وی بپشد.

گفتند: ای مولای ما، از خود بگو! فرمود: آرام باشید، خداوند از خود ستودن منع کرده! شخصی از حاضران گفت: ای مولای ما، مگر نه آن است که خداوند فرموده «و اما بنعمته ربک فحدث»؟! ۵۲

فرمود: اکنون گوشه‌ای از نعمتهای الهی را که بر من ارزانی شده برایتان بازگو می‌کنم: من، در محضر پیامبر اکرم (ص) هر آنچه می‌پرسیدم جواب کامل دریافت می‌کردم و هرگاه ساکت می‌شدم - و در برخی روایات آمده: هرگاه پرسشهایم به اتمام می‌رسید - خود حضرت شروع به سخن می‌کرد و بیان مطالب می‌نمود... از این جهت است که در میان سینه‌ام انباشته‌ای از علم فراوان فراهم گشته. و در برخی روایات آمده است: از پیامبر درخواست کردم تا این همه دریافتهایم فراموشم نشود! حضرت نیز دست خود را بر سینه‌ام نهاد و دعا فرمود، و تا به امروز، هیچ گونه دریافتی را فراموش نکرده‌ام. ۵۳

از این قبیل روایات که درباره نخبگان اصحاب رسیده فراوان است. مقصود آنها نیز همان قلیل افرادی است که همانند حواریون حضرت عیسی (ع) جنبه اختصاصی فراگیری علم و اخلاق کریمه آن حضرت را دارا بودند، نه هر که اندک ملاقاتی داشته و ایمان آورده باشد.

به این حدیث که ابو جعفر صدوق (ره) از امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌کند بنگرید که چگونه برخی از افراد - که احياناً عنوان صحابی را یدک می‌کشند - اساساً (و تخصصاً) از زمره صحابه بیرون‌اند:

از احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی روایت می‌کند که پدرش گفته است: مردی در خراسان، سوگند خورد که چنانچه معاویه از صحابه شمرده شود، زوجه خود را طلاق دهد. این موقعی بود که حضرت رضا (ع) در آن سامان بود. فقهای موجود همگی فتوا دادند که زوجه مرد مطلقه گردیده است. در ضمن از حضرت رضا (ع) استفتا گردید. حضرت جواب نوشت: طلاق، واقع نشده است. فقها از حضرتش در خواست توضیح کردند. حضرت، در جواب نوشت: در روایت شما هم آمده است که ابو سعید خدری گفت: پیامبر اکرم (ص) در روز فتح مکه، به کسانی که (از روی ناچاری) در همان موقع اسلام آوردند و بسیار بودند و گرد حضرت را گرفتند و توقع داشتند

که آنان را جزء صحابه خود بشمرد، فرمود: «انتم خیر، و اصحابی خیر، و لا هجرة بعد الفتح؛ شما جایگاه خود را دارید و اصحاب من جایگاه خود را، و هجرت که شرط نخست صحابی بودن است ۵۴ پس از فتح مکه، برای مردم آن سامان موردی ندارد.»

حضرت رضا(ع) فرمود: ملاحظه می کنید که پیامبر(ص) چنین افرادی را که پس از فتح مکه اسلام آورده بودند، از صحابه خود جدا ساخت. فقها پس از شنیدن دلایل حضرت رضا(ع) آن را کامل دانستند و پذیرفتند. ۵۵

ملاحظه می فرمایید که حضرت با چه برداشت منطقی و ظریف و قابل قبولی برای همه، امثال معاویه را از جرگه صحابه بیرون خواند. علت اصلی نیز همان ناشایستگی این گونه افراد است که هرگز از علم و حکمت و اخلاق کریمه حضرت ختمی مرتب، چیزی فرا نگرفته اند. بلکه بالعکس همواره حرکتی بر خلاف جهت اسلام داشته اند.

این گونه افراد، گرچه به ظاهر اسلام آورده بودند، ولی همواره با همان عقاید و افکار جاهلی می زیستند، و احياناً در جرگه منافقان بودند تا اصحاب کبار. اینجاست که مولا امیر مؤمنان(ع) در شرط صحابی بودن می فرماید: «ما لم یحدثوا بعده حدثاً و لم یأووا محدثاً.» ۵۶ آری، پس از پیامبر، دست به بدعتی نزده باشد یا بدعت گذاری را در کنف حمایت خود قرار نداشته باشد. امثال معاویه، درست بر خلاف این فرمایش، هم بدعتگذار در دین بودند و هم فضایی ایجاد کرده بودند که بدعتگذاران در آن فضای آلوده به هر تنگی و بدعتی دست می زدند و امثال سمره در کنف حمایت آنان، ازادانه با خدا و رسول و قرآن و اسلام، به جنگ و ستیز برمی خاستند. اینک چرا ابن حجر، این گونه افراد مصاد با دین و مضار در جامعه مسلمین را در عداد صحابه و الاتبار آورده است؟!

در صحیح بخاری و دیگر کتب معروف حدیثی و تاریخی آمده است که پیامبر اکرم از ارتداد و بازگشت به جاهلیت برخی از اطرافیان نزدیک خود خبر می دهد. پیامبر در خطبه ای فرمود:

ألا و إنه یجاء برجال من أمتی فیؤخذ بهم ذات الشمال. ۵۷ فاقول: یا رب، أسیحابی؟! فیقول: إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک؟! فأقول - کما قال العبد الصالح: «و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم، فلما توفیتی کنت أنت الرقیب علیهم...» ۵۸ فیقال: إن هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم ۵۹ منذ فارقتهم.

بخاری از ابن ابی ملیکه روایت می کند که پس از استماع این حدیث گفت: «اللهم إنا نعوذبک أن نرجع علی أعقابنا أو نفتن عن دیننا.» ۶۰ این حدیث از متواترات است و تمامی اصحاب سنن آن را آورده اند. ۶۱

طهر

مرحوم فیروزآبادی در کتاب پراج خود، کتاب السبقة، این حدیث را به گونه متواتر از منابع معتبر آورده است وی این حدیث را علاوه بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن ماجه و مسند امام احمد، از صحیح ترمزی و صحیح نسائی و مستدرک حاکم نیشابوری و ابو داود طبالسی و استیعاب ابن عبدالبرّ - در شرح حال بسر بن ارطاة - و نیز از جلال الدین سیوطی در تفسیر الدرالمثور و تفسیر طبری و کنز العمال نقل کرده و روایاتی را که شاهد مدعا یا مؤید مطلب است نیز به تفصیل آورده است. وی به خوبی حق مطلب را ادا کرده و به هر گونه توجیه ناروا یا تفسیر غلطی که برخی خواسته‌اند با آن پارگی را رفو کنند، جواب قاطع داده است. جزاه الله عن الاسلام و الدفاع عن حریم الرسالة و القرآن خیر جزاء الصالحین! ۶۲

برخی خواسته‌اند آیه «انقلبتم علی اعقابکم» ۶۳ و روایات یاد شده را ناظر به اعراب بادیه نشین و کسانی بدانند که در ابتدای خلافت ابی بکر از پرداخت زکات - تا روشن شدن اوضاع - امتناع ورزیدند؛ در صورتی که این آیه و روایات مربوط، خطاب به کسانی است که پیروان پیامبر را گرفته بودند و منافق گونه در طرح و تهیه نقشه برای آینده خویش بودند. شاهد مطلب، گفتار ابن عبد البرّ در کتاب استیعاب، در شرح حال بسر بن ارطاة است که از شناع و فضاحت کارهای او سخن می‌گوید و آن گاه روایت یاد شده را می‌آورد تا روشن کند که بسر بن ارطاة، از نمونه‌های بارز این حدیث است. ۶۴

غرض آن است که در میان اطرافیان پیامبر - که به ناحق لقب صحابه یافته‌اند - افراد فراوانی یافت می‌شوند که هرگز شایسته چنین لقب فخمی نیستند و از نظر پیروان مکتب اهل بیت (ع) جنایتی بزرگ و هتک حرمت پیامبر عظیم الشان است که از چنین افراد دون صفتی، در زمره صحابه جلیل نام برده شوند.

در حدیثی که امام رضا از پدرش و از جدش امام صادق (ع) نقل می‌کند آمده است: «اجتمع آل محمد (ص) ... علی أن یقولوا فی أصحاب النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - أحسن قول؛ ۶۵ آل البیت (ع) اتفاق نظر دارند که همواره درباره صحابه، شایسته‌ترین عبارات را به کار برند.»

این حدیث و امثال آن، خود به خود ناظر به همان صحابه راستین است که رفتار و گفتارشان نمایانگر خلق و خوی پیامبر بوده است. به گفته حافظ شیرازی:

نه هر که چهره برافروخت دلبـری داند نه هر که آیه سازد سکندری داند

کلاه داری و آیین سروری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

که در گدا صفتی کیمیا گری داند

غلام همت آن رنسد عافیت سوزم

نه هر که سر برتراشد قلندری داند

هزار نکته باریک تر زمو اینجاست

ابوجعفر صدوق (ره) از محمد بن موسی بن نصر رازی، و او از پدر چنین روایت می کند: از امام رضا (ع) درباره فرموده پیامبر اکرم (ص) پرسیدند که فرموده: «أصحابی کالتجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم؛... به هر یک از صحابه که روی آوری، تو را به خوبی هدایتگر خواهد بود.» حضرت رضا (ع) فرمود: حدیثی صحیح و درست است: البته مراد کسانی اند که پس از رحلت پیامبر دست به تغییر و تبدیل و تحریف دین نزدند. ۶۶

همچنین روایات فراوان دیگری که اصحاب را ستایش کرده اند، ناظر به همین گروه صادق القول و استوار در دین اند.

ابو جعفر کلینی به سند صحیح از منصور بن حازم روایت می کند که از امام صادق (ع) درباره صحابه پرسید: آیا آنچه از پیامبر نقل حدیث می کنند، راست می گویند یا به دروغ نسبت می دهند؟ حضرت فرمود: البته که صادق و راستگو هستند. ۶۷ این فرمایش که به طور عموم صحابه را تصدیق و ستایش کرده نیز بدون شک ناظر به صحابه ای است که از نظر اهل بیت صحابی شمرده می شوند، نه به تعریف ابن حجر!

سپس حضرت به سبب اختلاف در حدیث صحابه پرداخت و فرمود: این به سبب عدم هماهنگی در حاضر شدن به خدمت پیامبر بوده است. برخی در اول کلام حاضر بوده اند و برخی در آخر کلام، برخی عموم کلام را حضور داشته اند و برخی خصوص آن را، برخی ناسخ و برخی منسوخ را... و هر کس هر آنچه را شنیده و دریافت کرده بود، بعدها نقل می کرد. بدین سبب اختلاف در گفتار آنان پیدا شد. این اختلاف نیز نه مایه تضاد است، نه موجب تکذیب برخی و تصدیق برخی، بلکه همگی آنان صادق اند. ۶۸

مولا امیر مؤمنان (ع) آنجا که از شایستگان صحابه به طور گسترده سخن می گوید و جایگاه بلند آنان را از جرگه منافقان جدا می سازد، می فرماید: گفتار آن دسته از صحابه بلند پایه، جملگی صادق و مصدق است و هیچ گونه اختلافی میان آنان نیست جز به سبب اختلاف در حضور و تلقی، که هر یک از آنچه فرا گرفته سخن می گوید و راست می گوید.

آنگاه حضرت از خود سخن می گوید که هرگز از محضر پر فیض پیامبر غیبت نداشته و هر آنچه را پیامبر بر صحابه عرضه داشته، همگی را بدون کم و کاست فرا گرفته و هرگز فراموش نشده است. ۶۹

طهر

سال چهارم - شماره ۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

در اینجا مناسب است دعای حضرت زین العابدین امام سجاد را که درباره صحابه و نیز درباره تابعین ایراد فرموده است، از نظر خوانندگان بگذرانم. به خوبی روشن است که دعا تنها شامل شایستگان این لقب فخیم می‌گردد و همان گونه که عرض شد: ضمیر، مرجع خود را تشخیص می‌دهد، به علاوه، در ابتدای دعا عبارت «الذین احسنوا الصحبة» تقریباً تصریح به همین نکته است.

حضرت در دعای چهارم صحیفه چنین می‌فرماید:

اللهم واصحاب محمد خاصة الذين احسنوا الصحابة والذين ابلو البلاء الحسن والنصره، واسرعوا الى وفادته، وسابقوا الى دعوته، واستجابوا له حيث اسعهم حجة رسالته، و فارقوا الازواج والاولاد في اظهار كلمته، وقاتلوا الاباء والابناء في تثبيت نبوته، وانتصروا به، ومن كانوا منطوين على محبته يرجون تجارة لن تبور في مودته، والذين هجرتهم العشائر ان تعلقوا بعروته، وانتفت منهم القرابات اذ سكتوا في ظل قرابته، فلا تنس لهم اللهم ما تركوا لك وفيك، وارضهم من رضوانك، وبما حاشوا الخلق عليك، وكانوا مع رسولك دعاة لك اليك، واشكرهم على هجرهم فيك ديار قومهم، وخروجهم من سعة المعاش الى ضيقه، ومن كثرت في اعزاز دينك من مظلومهم، اللهم واصل الى التابعين لهم باحسان، الذين يقولون: ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير جزائك، الذين قصدوا سمتهم، وتحروا وجهتهم، ومضوا على ساكنتهم، لم ينهم ريب في بصيرتهم، ولم يختلفهم شك في قفوانارهم، والايتمام بهدايه متارهم، مكافين وموازين لهم، يدينون بدينهم، ويهدتون بهديهم، يتفقون عليهم، ولا يتهمونهم فيما ادوا اليهم، اللهم وصل على التابعين من يومنا هذا الى يوم الدين وعلى ازواجهم وعلى ذرياتهم وعلى من اطاعك منهم، صلوة تعصمهم بها من معصيتك، وتفسح لهم في رياض جنتك، وتمتعهم بها من كيد الشيطان، ويعينهم بها على ما استعانوك عليه من بر، وتقيم طوارق الليل والنهار الا طارقا يطرق بخير، وتبعثهم بها على اعتقاد حسن الرجاء لك، والطمع فيما عندك، وترك التهمه فيما تحويه ايدى العباد، لتردهم الى الرغبة اليك والرهبة منك، وتزهدهم في سعة العاجل، و تحب اليهم العمل للأجل، والاستعداد لما بعد الموت، وتهون عليهم كل كرب يحل بهم يوم خروج الانفس من ابدانها، وتعافيهن مما تقع به الفتنه من محذوراتها، وكبة النار وطول الخلود فيها، وتصبرهم الى امن من مقبل المتقين.

این بحث ادامه دارد و پس از این مباحثی را درباره برخی شبهات و نیز اعتبار قول صحابی در تفسیر و اصول معارف و احکام خواهیم آورد.

پی نوشتها:

۱. توبه: آیه ۱۱۷.
۲. توبه: آیه ۱۰۰.
۳. فتح: آیه ۲۹.
۴. کتاب النوادر، راوندی ص ۱۴۶، ح ۱۹۹؛ بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۰، ح ۱۲؛ طرائف، ابن طاووس، ص ۴۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۳.
۵. امالی ابن الشیخ، ۲۸۱ - ۲۸۲؛ بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۳، ح ۱۹.
۶. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱، این روایت را محب‌الدین طبری در باب شرف النبوة آورده است.
۷. همان، ص ۱۴۰. این حدیث را حاکم نیشابوری در مستدرک و متقی هندی در کنز العمال و محب‌الدین طبری با سندهای معتبر آورده‌اند. رجوع شود به: فضائل الخمسة، فیروز آبادی، ج ۲، ص ۵۹-۶۰.
۸. فلو: کره اسب؛ سباط: دست باز و بخشنده؛ سلاط: زبان گویا و برنده. نهج البلاغه، کلمات قصار: ۴۶۵.
۹. ترجمه دکتر شهیدی، ص ۴۴۳.
۱۰. توبه: آیه ۱۱۷.
۱۱. فتح: آیه ۲۹.
۱۲. آل عمران: آیه ۱۹۵.
۱۳. اعراف: آیه ۱۵۷.
۱۴. بقره: آیه ۱۷۷.
۱۵. امالی ابن الشیخ، ص ۳۲۲؛ بحار، ج ۲۲، ص ۳۰۵-۳۰۶، ح ۴.
۱۶. دعای چهارم صحیفه سجادیه.
۱۷. الاصابه فی معرفة الصحابة، مقدمه، ج ۱، ص ۷.
۱۸. در روایت از عبدالله بن مسعود. رجوع شود به: تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳.
۱۹. رعد: آیه ۱۷.
۲۰. یوسف: آیه ۷۶.
۲۱. بقره: آیه ۲۶۹.
۲۲. آل عمران: آیه ۱۶۳. رجوع شود به تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۵۱، شرح حال مولا امیر مؤمنان.
۲۳. رجوع شود به: تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵-۲۰۰ و غیره.
۲۴. در داستان مرد انصاری که سمره در خانه وی درختی داشت و بدون هشدار قبلی وارد منزل او می‌گردید، مرد انصاری شکایت او را نزد پیامبر برد. پیامبر هر آنچه توسط نمود تا شاید او را نرم کند، زیر بار نرفت تا آن گاه که پیامبر دستور داد درخت او را از بیخ بر کنند و به رویش بیفکنند. سپس پیامبر او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «انت رجل مزار؛ تو فردی هستی که همواره در صدد آزار و ایذای دیگران هستی.» این کلام خجسته، از آلودگی درونی سمره خیر می‌دهد. رجوع شود به: کافی شریف، ج ۵، ص ۲۹۴، ح ۸، باب الضرار؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۹، ح ۹، باب حکم الحریم ۴۴: «ما أراک یاسمره إلا مضاراً؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۱۵، ح ۳۶۳۶: «انت مضار.» سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۵۷: «انت مضار.»
۲۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۲۶، حوادث سال ۵۰.
۲۶. همان، ص ۲۳۷.
۲۷. همان، ص ۲۹۲.
۲۸. همان، ص ۲۹۱.
۲۹. بقره: آیه ۲۰۴-۲۰۵.

طهر

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

۲۰

۳۰. بقره: آیه ۲۰۷.
۳۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸.
۳۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۷.
۳۳. شرح نهج، ج ۴، ص ۷۸.
۳۴. «مات بالكوفه سنة يضع و سنين» المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۳۲.
۳۵. روضه کافی، ج ۸، ص ۳۳۲، ح ۵۱۵.
۳۶. الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۹. در معارف ابن قتیبه، ص ۱۳۲، آمده است که آن حضرت خطاب به ده نفر فرمود: «أحرکم موتاً فی النار».
۳۷. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۲۷.
۳۸. ابن اثیر می نویسد: زمهریره مرضی است کشنده و فوق العاده دردناک که خداوند آن را برای شکنجه کافران در پایان کار آماده ساخته است. النهایه، ج ۲، ص ۳۱۴. ابن اثیر - صاحب اسد الغابه - مرض او را به «کزاز شدید» تعبیر کرده است: ج ۲، ص ۳۵۵.
۳۹. اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۵.
۴۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۲.
۴۱. امالی، طوسی، ص ۲۹۴؛ بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۵، ح ۵.
۴۲. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۱۲-۳۱۵، شماره ۳۳۲۹.
۴۳. الاصابه، ج ۲، ص ۷۹-۷۸، شماره ۳۴۷۵، حرف سین، القسم الاول.
۴۴. توبه: آیه ۱۰۱.
۴۵. رجوع شود به: نهایه اللرب فی انساب العرب، قلفشندی، ص ۳۹۲؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۸؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۴.
۴۶. ابن حجر از او در قسم اول حرف باء یاد کرده است: الاصابه، ج ۱، ص ۱۴۲، ۱۴۷.
۴۷. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸.
۴۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۳.
۴۹. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۶، ۱۰۸۷.
۵۰. الاصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۴۴، ۱۷۷۷؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۷-۳۱۸؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳-۳۴.
۵۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹.
۵۲. ضحی: آیه ۱۱.
۵۳. کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۵۹-۱۶۱، ۳۶۴۹۲؛ امالی، صدوق، مجلس ۴۳، ص ۳۲۴-۳۲۵، ۹.
- بهار، ج ۲۲، ص ۳۱۹-۳۱۸، ۴.
۵۴. بدین معنا که اسلام آوردن وی از روی انتخاب صحیح باشد، نه از روی ناچاری.
۵۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۳، باب ۳۲، ج ۳۴.
۵۶. بهار، ج ۲۲، ص ۳۰۵-۳۰۶، ح ۴.
۵۷. اشاره به آیه ۴۱-۴۶ سوره واقعه: «و اصحاب الشمال، ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم، و ضل من یحومهم، لا بارد و لا کریم، انهم كانوا قبل ذلك مترفین. و كانوا یصرون علی الحنث العظیم».
۵۸. مائده: آیه ۱۱۷.
۵۹. اشاره با آیه کریمه: «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل، أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم» (آل عمران: آیه ۱۴۴).
۶۰. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶ کتاب الفضائل، باب اثبات حوض؛ صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۸، کتاب الفتن.

- ۶۱ رجوع شود به: صحیح بخاری، کتاب الفتن، ج ۹، ص ۵۸۵؛ تفسیر سورة الأنبياء، ج ۶، ص ۱۲۲؛ تفسیر سوره مائده، ج ۶، ص ۷۰، کتاب الرقاق باب کیف الحشر، ج ۸، ص ۱۳۶؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶ دو حدیث. ۱. اسماء بنت ابی بکر ۲. باب «ثبات حوض نبینا» و ج ۸، ص ۱۵۷، باب «فنا الدنيا و بیان الحشر» (کتاب الجنة و صفة نعيمها)؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳ و ج ۳، ص ۲۸ و ج ۵، ص ۴۸.
- ۶۲ رجوع شود به: کتاب السنة من السلف، ص ۲۴-۳۴.
- ۶۳ آل عمران: آیه ۱۴۴.
- ۶۴ الاستیعاب، حاشیه الاصابة، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۶۳.
- ۶۵ ابوالفتوح رازی در تفسیر بسمله و جهر به آن، این حدیث را به گونه ارسال مسلم آورده است که همانند مرسلات صدوق(ره) واجد اعتبار استنادی است. تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۹-۵۰.
- ۶۶ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۳، ج ۳۳، باب ۳۲.
- ۶۷ کافی، ج ۱، ص ۶۵، ج ۳، باب اختلاف الحدیث.
- ۶۸ همان.
- ۶۹ همان، ص ۶۲-۶۴، ج ۱.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

طهر

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴